اسلام و غرب

تأ لیف:
استاد سید ابوالحسن علی حسنی ندوی

ترجمه:
اصغر علی مبارکی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.ahlesonnat.com
www.isl.org.uk
www.islamtape.com
www.blestfamily.com
www.islamworldnews.com
www.islamage.com
www.islamwebpedia.com
www.islampp.com
www.videofarda.com
www.nourtv.net
www.sadaislam.com
www.islamhouse.com
www.bidary.net
www.tabesh.net
www.farsi.sunnionline.us
www.sunni-news.net
www.mohtadeen.com
www.ijtehadat.com
www.islam411.com

فهرست مطالب

تقریظ به قلم استاد بزرگوار حضرت مولانا عبدالرحمن سربازی ۳
پیشگفتار ۴
اسلام و غرب ۱۱

بسم تعالی

تقریظ به قلم استاد بزرگوار حضرت مولانا عبدالرحمن سربازی «مدظله العالی»

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم صلی الله علیه وسلم

اما بعد: جزوه موسوم به نام «الاسلام و الغرب» یکی از سخنرانی‌ها سید ابوالحسن علی ندوی / در دانشگاه آکسفورد انگلستان جزوة بسیار ارزشمند و برای جامعه امروز و روند فعلی سیاسی کشور برای نسل جوان از افادیت فوق العاده‌ای برخوردار است، ترجمهٔ فارسی آن که توسط برادر عزیز و ارجمند جناب آقای اصغر علی مبارکی صورت گرفته خدمتی است قابل تقدیر، ترجمه بسیار جالب، روان و در برگرداندن اسلوب و تعابیر مرحوم استاد ندوی از عربی به فراسی و مراعات نحوهٔ خطاب استاد بسیار موفق بوده، جا دارد این توفیق را برای این عزیزمان تبریک گفته برایش آرزوی توفیقات متزاید و همواره را از ایزد منان بکنم، امید است این زحمت ارزنده مورد استفاده خوانندگان و اثری جاودان برای نگارنده بوده، مردم ما بویژه جوانان عزیز ، بهرهٔ وافر را از آن ببرند.

والله ولی التوفیق

کتبه (مولانا) عبدالرحمن ملازهی

۸۰ / ۸ / ۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

دانشگاه آکسفورد از بزرگترین و قدیمی‌ترین دانشگاه‌های بریتانیا است که تقریباً از هفت قرن پیش تأسیس شده و تا به امروز جایگاه و اهمیت خود را حفظ نموده است، و آن دسته از دانشجویان علوم جدید که آن را برمی‌گزینند، بدان راه می‌یابند، فقدان یک مرکز اسلامی یا بخشی جهت مطالعات اسلامی در آکسفورد، برخی از اساتید این دانشگاه را برآن داشت تا با تأسیس چنین مرکزی در دانشگاه یا در کنار آن، ضمن تحقق بخشیدن به آمال علاقه‌مندان به مطالعات اسلامی، بر تعداد آنان بیفزایند، چنین بود که اندیشه مذاکره در این خصوص، و دست‌یابی به نتیجه مطلوب شکل گرفت.

از حضرت مولانا ابوالحسن علی حسنی ندوی رحمه الله برای دیدار از آکسفورد و مشارکت در تأسیس چنین مرکزی، دعوت به عمل آمد، و حضرت مولانا هم در انتظار و آرزوی این بود که فرصتی برایش مهیا شود تا در یکی از اماکن مهم غرب، با صراحت ودقت خطاب به نخبگان رهبری فکری و رجال تربیت و ارشاد سخن بگوید و حقایقی را برایشان بیان دارد که خیلی کم اتفاق افتاده تا این حقایق توسط یک مسلمان شرقی در کشوری غربی خطاب به آنان گفته شود و این امر برای ایشان افتخار و توفیق بزرگی به حساب می‌آمد که – و لو برای یکبار در عمر هم که شده – پیرو اسوه پیامبر اکرم ﷺ باشد، چنان که آن حضرت ﷺ نامه‌هایی به سوی پادشاهان جهان ارسال داشتند، و جلوتر از همهٔ آنها امپراتور دولت بیزانس روم، هرقل اول بود که او

را با این آیهٔ قرآن مورد خطاب قرار دادند: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾[1].

بنابراین، زمانی که از طرف مرکز فرهنگی بزرگی چون دانشگاه آکسفورد از ایشان دعوت به عمل آورده شد، وی آن را تحقق یافتن آرزوی خویش دانست و بر آن شد تا این فرصت را که خداوند برای دعوت فراهم نموده، از دست ندهد.

لذا هنگامی که جناب مولانا اطمینان یافت که موضوع تأسیس مرکز اسلامی در آکسفورد موضوعی غیر مشکوک، سالم و هدفمند است، دعوت را پذیرفت. جناب آقای دکتر خلیق احمد نظامی – رئیس فعلی بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگره، و نائب رئیس سابق این دانشگاه – در رساندن دعوت به حضرت مولانا ندوی رحمه‌الله واسطه بود، ایشان دوست علامه ندوی و یکی از بزرگترین نویسندگان و پژوهشگران در زمینهٔ تاریخ اسلام می‌باشد، و فرزندش آقای فرحان نظامی موضوع مزبور را در دانشگاه آکسفورد مطالعه کرده و در آماده‌سازی اندیشهٔ تأسیس مرکز اسلامی با اساتید دانشگاه که پیشاپیش همه استاد د.ج. براونینگ[2] می‌باشد، سهمی بوده است.

---

(۱)- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۴: «بگو: ای اهل کتاب! به سخنی روی بیاورید که میان ما و شما یکسان است؛ اینکه جز الله را پرستش نکنیم و هیچ چیزی را شریکش نسازیم و برخی از ما، برخی دیگر را به جز الله در جایگاه ربوبیت قرار ندهیم. اگر سرپیچی کردند، بگویید: شما گواه باشید که ما مسلمانیم».

(۲)- D.G.Brownning

حضرت مولانا ندوی رحمه الله در روز ۲۱ / ۲۲ ژوئیه[1] در حالی که راقم این سطور او را همراهی می‌کرد، به انگلستان سفر نمود، جلسات شروع شد و تا روز ۲۴ ژوئیه ادامه داشت و با این قرار خاتمه یافت که مرکز اسلامی در آکسفورد در مکانی در وسط دانشکده‌ها که دانشگاه به چنین مرکزی اهداء نموده بود، تاسیس شود، همچنین مقرر شد این مرکز، مرکزی برای مطالعات اسلامی در سطح جهانی باشد، نیز کاملاً مستقل بوده و هیچگونه ارتباطی به دانشگاه آکسفورد و سایر مؤسسات، حکومت‌ها، گروه‌ها و احزاب نداشته باشد، جز رابطه همکاری علمی و فرهنگی. و این که وابسته به شورای مؤسسان خود باشد که یک سوم اعضای شورا از میان شخصیت‌های مسلمان جهان اسلام و یک سوم دیگر به عنوان وکلای دانشگاه توسط خود دانشگاه انتخاب شوند و بعضی از آنها را شورای مؤسسان از میان غیر مسلمانان انتخاب کنند.

در مرحله اول چهار نفر انتخاب شدند که عبارت بودند از حضرت مولانا ندوی رحمه الله، دکتر استاد خلیق احمد نظامی از هند، استاد بروهی وزیر سابق امور دینی دولت پاکستان، و استاد عامر علی عمیر رئیس دانشگاهی ،که بزودی در عمان تأسیس می‌شود.

کمیته‌ای نیز برای تدوین اساسنامه طرح، متشکل از آقایان استاد بروهی و استاد نظامی و استاد عامر تشکیل یافت، همچنین دکتر فرحان به عنوان مدیر مرکز و استاد براونینگ به عنوان دبیر آن تعین شدند.

---

(۱)- این سفر به سال ۱۹۸۳ میلادی صورت گرفت – «مترجم».

دکتر براونینگ از حضرت مولانا ندوی ﷺ خواسته بود تـا مقالـه‌ای بـرای مراسـم عمومی‌ای که قرار بود در ۲۲ ژویه جهت زمینه‌سـازی اندیشـه [تاسـیس] ایـن مرکـز و تنویر افکار عمومی برگزار شود، آماده کند و پیشنهاد کرد که موضوع آن «**اسـلام و غرب**» باشد.

مولانا در آخرین روزهای ماه رمضان این مقاله را آماده کرد، با این امید که نهایت استفاده را از این فرصت برده و از این رهگذر آرزویی که از مـدت‌هـا پـیش او را بـه شبهه انداخته و فکرش را مشغول داشته بود، تحقـق یابـد و ایـن مقالـه محـل تحقیـق و تفکر علمای غرب و اساتید دانشگاه‌ها و رهبران فکری اروپا و امریکا باشد، لـذا مقالـه را با شتاب در سه زبان: انگلیسی و عربی و اردو آماده کرد.

مراسم روز جمعه ۲۲ ژونیه، ساعت ده صبح در یکی از سالنهای دانشگاه با حضـور جمعی از اساتید دانشگاه، و محققان و پژوهشگران مسلمانی کـه مشـغول فعالیـت‌هـای اسلامی بودند برگزار شد، دکتر «براونینگ» بعد از بیان خیر مقـدم و خوشـامدگویی و شرح نظرات مکتـوب خـویش، از حضـرت مولانـا تقاضـا کـرد قبـل از ایـن کـه مـتن انگلیسی مقاله‌اش را قرائـت کنـد، دقـایقی بـه زبـان عربـی سـخن بگویـد، تعـدادی از تحصـیلکرده‌هـای عـرب و کارکنـان سـفارت‌هـای عربـی و رجـال کـادر سیاسـی در ردیف‌های جلویی حاضر بودند، سپس مولانا تشـریف آورد و بـه زبـان عربـی فصـیح سخنرانی کرد که خلاصهٔ سخنان ایشان چنین بود:

پس از حمد و ستایش خداوند و درود بر سرور پیامبران خاتم الأنبیاء ﷺ، فرمودند: سرورانم، مایهٔ سعادت و خوشبختی و افتخار بنده است که در این مناسـبت زیبـا بـرای شما به زبان عربی صحبت کنم، زبانی که قرنها پیش تنها وسـیله انتقـال سـرمایهٔ علمـی

قدیم از جمله علوم حکمت و ریاضیات و طب، از اسپانیای اسلامی عربی به این گوشه از جهان، و زبان رسمی و بین المللی و علمی بوده است، و از با ارزشترین هدایایی که اندلس و جهان عرب به غرب عطا کرد، منطق استقرایی[۱] بود که جایگزین منطق قیاسی و استخراجی[۲] رایج در غرب گردید، این شیوۀ تحقیق که مبتنی بر تجربه و مشاهده بود، جریان فکری غرب را به طور کلی متحول کرد و پشرفت علم و صنعت و علوم تجربی کاربردی در اروپا مدیون آن است[۳]، ولی امروز چنان روزگاری بر سر ما آمده که حکام و اساتید غرب در کشورهای شرقی اسلامی مان با زبان انگلیسی شان با ما صحبت می‌کنند، و اینک ما امروز شما را در کشور خودتان با زبان عربی مخاطب قرار می‌دهیم: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾[۴].

مقاله‌ای که مولانا آماده کرده بود، ارایه شد و حضار با سکوت و توجه و دقت از آن استقبال کردند، و در پی آن، مقالات دیگری که استاد بروهی و استاد عامر علی عمیر تهیه کرده بودند، ارائه شد و جلسه، با آرامش و وقار و لذت و تحسین خاتمه

---

(۱)- Inductive Logic

(۲)- Logic Deductive

(۳)- لیون Gustave Lebon می‌گوید: «مردم قاعده تجربه و مشاهده (منطق استقرایی) را که اساس تحقیق علمی نوین می‌باشد، به «باکون» Francis Bacon نسبت می‌دهند، ولی امروز باید اعتراف کرد که این شیوه همه‌اش از ابداعات عرب‌ها است».

(۴)- سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۴۰: «و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم».

یافت و حضار مسلمان جهت ادای نماز جمعه به طرف مسجد جامع نزدیکی رهسپار شدند.

دعوت‌شدگان این نشست در ساختمان‌های دانشگاه، خصوصا در دانشکده (مرتن) اقامت داشتند و جلسات نشست در آنجا برگزار می‌شد، و همچنین ضیافت‌هایی به احترام میهمانان برپا شد که یکی از آنها طرف نایب رئیس دانشگاه و سه تا از طرف رؤسای سه تا از دانشکده‌ها بود، و در مراسم‌های پذیرایی فرصت‌هایی جهت تبادل آراء و معلومات میان اجتماع حاضر در نشست، و حاضرین پذیرائی‌ها که از میان اساتید صاحب تخصص علمی دانشگاه بودند، فراهم شد، این دیدار، دیدار واقعاً مفیدی بود و از این بابت که همهٔ شرکت‌کنندگان ضرورت آماده‌کردن اذهان بیگانگان برای فهم صحیح اسلام، و تمییز [تحقیقات] متخصصان واقعی از تحقیقات مستشرقین را خاطر نشان کردند، ممتاز بود و همگی اتفاق نمودند که مرکز، مورد توجه و اهتمام مسلمانان قرار گیرد و دانشگاه نیز در افزایش دانشجویان علاقمند به مطالعات اسلامی از آن استفاده کند.

مولانا ندوی ﷺ سه روز را در دانشگاه آکسفورد سپری کرد، سپس از تعدادی از شهرهای انگلستان از جمله لندن، لیدز، لستر، دیورزی، بولتن و نینی تن دیدار به عمل آورد همچنین از گلاسکو در اسکاتلند دیدن کرد، و جناب مولانا در اکثر این شهرها بنا به درخواست اهالی آنها در دانشگاه‌ها و مراکز اسلامی سخنرانی کردند.

این دیدار در ۳۱ ژوئیه خاتمه یافت و ایشان به هند برگشت و در اول آگست به هند رسید و به مسؤلیت خویش در ندوة العلما که وی ریاست آن را به عهده داشت، پرداخت.

سخنرانی مولانا ندوی رحمه‌الله در جلسهٔ افتتاحیهٔ نشست، واقعاً یک سخنرانی مؤثر و ارزشمند بود، ایشان در خلال این سخنرانی، ضرورت اهتمام غیر مسلمانان نسبت به فهم اسلام از طریق سرچشمه‌های اصلی آن، و نیز شناخت ویژگی‌های آن که از سایر ادیان آسمانی ممتاز اند را مورد بررسی قرار دادند و توجه حضار را به این نکته جلب نمود که انگلیسی‌ها خصوصاً در شرایطی واقع بوده اند که شناخت اسلام و ویژگی‌های عظیم آن که متضمن نجات تمدن غربی از جهت گیری نادرستی که جهان را در معرض فرجام دردناك و سریعی قرار داده، برایشان سهل و آسان بوده است، اما انگلیس با وجود وفور امکانات و داشتن فرصت و با توجه به سیطره‌اش بر سرزمین‌های وسیعی از جهان اسلام، در این مورد قصور ورزیده همانگونه که فرزندان این کشورهای اسلامی در گفتگوی مؤثر و مفید با انگلیس ،در زمینهٔ نزدیک‌کردن ارزش اسلام و جایگاه رهبری سازنده آن به اذهان آنان، کوتاهی کرده اند.

محمد رابع حسنی ندوی

رئیس **«مجمع اسلامی علمی»**

ندوة العلماء لکهنو (هند)

۲۵ شوال سال ۱۴۰۳ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

اسلام و غرب

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد وآله وصحبه أجمعين!

سرورانم! قبل از هرچیز از شما تشکر می‌کنم به خاطر دعوت‌تان از بنده جهت حضور در این مراسم که می‌طلبد پیرامون موضوع روشن و برانگیزاننده‌ای چون «**اسلام و غرب**» سخن بگویم، و در گستردهٔ دانشگاه «**آکسفورد**»[1] یکی از دانشگاه‌های معتبر و قدیمی و معروف جهان، برگزار می‌شود، و این امر گویای روحیهٔ نظرخواهی و کاوش فکری برگزارکنندگان این مراسم بوده و از اهمیت ممتازی برخوردار می‌باشد و مخصوصاً تشکر می‌کنم از دکتر د.ج. براونینگ[2] و دوستان ایشان که برای حضور در چنین مناسبتی و صحبت‌کردن در آن و دیدار با سروران گرامی و دانشجویان عزیز، از بنده دعوت به عمل آوردند.

سرورانم، اولین ملت و اولین کشور از ملت‌ها و کشورهای اروپایی که در اواخر قرن هیجدهم با جهان اسلام ارتباط پیدا کرد، ملت بریتانیا بود.

بریتانیا، اولین رهبر تمدن غرب و طلایه‌دار آموزش و علم و تکنولوژی غربی، مدتی طولانی به عنوان مظهری از مظاهر قدرت و دستاوردهای بسیار بزرگ در تعدادی از کشورهای اسلامی خصوصا در شبه قارهٔ هند و مصر، باقی ماند، و قطع نظر

---

(۱)- Oxford

(۲)- Dr.D.G.Brownning

از چگونگی و مشروعیت این باقی‌ماندن – که امری خارج از حیطهٔ این بحث است – از لحاظ عقلی و روانی امری کاملا معقول و مورد انتظار بود که حکومت و ملت بریتانیا به نیرومندترین، زنده‌ترین، پویاترین و مؤثرترین دین حکمفرما در مستعمراتش، عنایت می‌داشتند و به مطالعهٔ آن توجه می کردند و روح و جوهرهٔ آن را به طور کامل دریافت می‌نمودند، دینی که در گذشته بزرگترین نقش انقلابی و سازنده را در تاریخ طولانی و وسیعی که هزاران سال را دربر می‌گیرد، ایفا کرده و نشان روشن و جاودانه‌ای بر تمدن و جامعهٔ بشری بر جای گذاشته، بلکه صحیح است که بگوییم: دینی که تمدن بشری و آرمان‌های آن را از نابودی کامل، رهانید و به آن بهرهٔ جدید و طویلی از زندگی عطا کرد، این دین نیروی مفید و مقاومتگری در برابر نیروهای ویرانگر بوجود آورد، نیرویی که قابلیت مبارزه با شر و باطل را نیز دارا بود و این کار را هدف وجودی و منتهای ظهور خود تلقی می کرد، این دین بجای این که کشت و زرع و نسل را هلاک و برباد دهد – آنگونه که بعضی از نیروهای نظامی و رهبری‌های زورگویی گذشته انجام می‌دادند – جریان زندگی را متحول کرد و تاریخ را وادار کرد تا به سمت جدیدی بچرخد، و تلاش‌ها و کوشش‌هایش بر این گمان استوار نبود که تمدن بشری صرفا مسیر خود را طی کند و کاروانش را به جلو برساند، بلکه اینکار برایش خیلی سهل و آسان بود، این دعوتی که در قرن هفتم میلادی ظهور کرد و این تلاش‌های بزرگی که جهت انتشار عقیدهٔ توحید در محدودهٔ وسیع جهانی صورت گرفت، در تاریخ بشری بی‌نظیر بوده است. این دین، کرامت و احترام انسان را به او باز گردانید و پایه‌های مساوات و برادری انسانی را از نو در عقل‌ها و جان‌ها

بنیان گذاشت و اثبات کرد که این امور حقایق بدیهی و مسلمی هستند که هیچ نیازی به تعمق ندارند.

این دین به زن حقوق و کرامت از دست رفته‌اش را باز گردانید و ارتباط قوی و استواری [میان انسانها و] آفریدگار کائنات برقرار کرد و عاطفهٔ قوی و مستحکمی برای عشق و خوف و خشیت الله، و استعانت از او و عبادت، و عقیدهٔ راسخ و ایمان ثابتی که در تاریخ ادیان و معنویات، با این وسعت و گستردگی نظیر و مثالی ندارد، بوجود آورد، این دین اشتیاق سرسختی نسبت به کارهای خیریه و نگریستن به بنی نوع بشر به عنوان عیال الله و به خدمت و نفع رسانی‌اش به عنوان عملی که با آن به خدا تقرب جسته شود، ایجاد کرد، این دین چنان عطش و دلدادگی نسبت به علم و خدمت و نشر آن، و چنان ولعی نسبت به نویسندگی و تألیف، برانگیخت که یک کتابخانه جهانی ایجاد شد که گذشته از احاطهٔ به آن، به نمایش گذاشتن آن هم امری محال بوده و پیداکردن نظیر آن در ملت‌های گذشته و تاریخ قدیم دشوار می‌باشد، اینها همه حقایق تاریخی می‌باشند که هیچ انسان فهمیده‌ای گنجایش انکار یا شک و تردید در آن را ندارد.

همهٔ موارد فوق بطور طبیعی می‌طلبید که در هر گوشه از نقاط بریتانیا مراکز علمی و فکری‌ای جهت یادگیری قرآن کریم، و سیرهٔ نبوی – علی صاحبها ألف ألف صلاة و تحیهٔ – آنهم یادگیری ساده و صادقانه برپا می‌شد و [بریتانیا هم] وسایل و امکانات اینکار را با بلندهمتی و سخاوت تأمین می‌کرد، و تحقیق موضوعی[1] [قرآن و سیرهٔ

---

(۱)- Objective

نبوی] را به صورت عاری از رسوبات ملموس و غیر ملموس جنگ‌های صلیبی، و اغراض و مصلحت‌های سیاسی و دعوتی و تبلیغاتی مورد تشویق قرار می‌داد، و از احساس برتری و تفوقی(۱) که – غالباً – نتیجه سیطرهٔ سیاسی و حکومت قوی است، رها می‌بود، احساس تفوقی که میان پژوهشگران، و اندیشه‌های بی‌طرفانه و مطالعات دو نیم‌کنندهٔ ثروت ملتها و کشورها و مفاهیم ضعیف علمی و معتقدات و مسلمات آنها و شناخت صحیح ارزش و اهمیت‌شان حائل می‌شود. البته بنده قصد ندارم از ارزش بخش زبان عربی و بخش مطالعات اسلامی(۲) در دانشگاه‌ها و بخش تمدن غرب آسیا(۳) و دانشکده‌های [مربوط به] آن در اینجا بکاهم و جایگاه و اهمیت‌شان کم کنم، بلکه [می‌خواهم بگویم] مسأله خیلی از این عمیقتر و گسترده‌تر بود و این کار ژرف‌اندیشی و سعهٔ صدر و دید وسیع و اخلاص و راستی و درستی، فراتر از مطالعات تابع مصلحت‌های مادی و اقتصادی را می‌طلبید.

اما واقعیت اینست که در این مدت که بیش از یک قرن به طول انجامید، در میان بریتانیا و مستعمره‌هایش، بلکه در بین شرق و غرب، رابطه‌ای جز رابطهٔ یک طرفه(۴) وجود نداشته است، منظورم این است که دولت‌های غربی با دولت‌های شرقی – ولو این که این دولت‌ها صاحب ثروت عظیمی از معرفت و تمدن بوده باشند – هیچگونه معامله‌ای نکرده اند، مگر معاملهٔ دهش و بخشش، و آموزش و پرورش، و تربیت

---

(۱)- Superiority Complex

(۲)- Islamic Studies

(۳)- West Asian Culture

(۴)- One Way Traffic

مردانی که دارای قالب خاصی بوده و در راستای مصالح غربی‌ها خدمت کنند، دولت‌های غربی هیچگاه احساس نیاز نکرده اند که از موقعیت خود استفاده کرده و چیزی از شرقیان اقتباس کنند، البته شکی نیست که شرق بنا به ضعف و سستی و احساس حقارت و سرخوردگی[۱]، موجود در خود و **«مدهوشی پیروزی‌ای»** که بدان مبتلا گشته بود، و همچنین به علت فقدان خودباوری و اعتماد به نفس، در ایجاد این وضعیت تأثیر بسزایی داشته است، - از این رو – چنان انگیزه‌ای که ناشی از احساس مسئولیت عالی و شجاعت ایمانی و روحیهٔ دعوتی باشد در میانشان وجود نداشته است، همان انگیزه‌ای که در اوایل قرن هفتم میلادی، فردی را – بأبی هو وأمی(پدرومادرم فدایش باد) – (در یکی از شهرهای جزیرة العرب که یثرب نامیده می‌شد و سپس اسم مدینه بر آن گذاشته شد بر روی حصیر می‌نشست، حال آن که الله تعالی او را به منصب نبوت و رسالت مفتخر گردانیده بود) واداشت تا به دو پادشاه آنوقت زمین که جهان متمدن را همچون زمین موروثی بین هم تقسیم کرده بودند، یعنی هرقل امپراتور مملکت بیزانس روم (۶۱۰ / ۶۴۱ م) و خسرو پرویز دوم کسری ایران (۵۶۰ – ۶۲۸ م)، نامه‌هایی بفرستد که حامل دعوت صریح و سرباز بسوی توحید خالص و دین حق بودند و در سر آغاز نامهٔ اول این آیه قرآنکریم ،آمده بود:

---

(۱)- Inferiority Complex

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾[1].

و چه بسا روزی که آنحضرت ﷺ این نامه‌ها را املا می‌کرده اند، در خانۀ ایشان آتشی روشن نبوده، و غذایی تناول نفرموده اند و در خانۀ شان نفت برای چراغ وجود نداشته باشد[2] (و این موارد در منزل آنحضرت ﷺ عجیب و غیر معمولی نبودند) و

---

(۱)- سورۀ آل عمران، آیۀ ۶۴: «بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است و آن این که فقط الله یگانه را بپرستیم، و کسی را شریک وی قرار ندهیم، و بعضی از ما بعض دیگر را بجز الله، پروردگار نگیرد پس هرگاه آنان روی گردانیدند، پس بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

(۲)- «عَنْ عَائِشَةَ -رضى الله عنها- أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلاَلِ ثُمَّ الْهِلاَلِ، ثَلاَثَةَ أَهِلَّةٍ فِى شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوقِدَتْ فِى أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- نَارٌ. فَقُلْتُ: يَا خَالَةُ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ. قَالَتِ: الأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- فَيَسْقِينَا» ترجمه: «از حضرت عایشه ل روایت است که وی به عروه گفت: ای خواهرزاده‌ام (ما اهل بیت پیامبر ﷺ اینطور امرار معاش می‌کردیم که) گاه گاهی تا حدود دو ماه پیاپی سه بار هلال ماه را می‌دیدیم. (یعنی دو ماه کامل سپری می‌شد) ولی در خانه‌های آن حضرت آتش روشن نمی‌شد. (عروه می‌گوید) عرض کردم: پس شما چگونه زندگی می‌کردید؟ وی در پاسخ اظهار داشت: فقط بر دانه خرما و آب سیاه بسنده می‌کردیم، البته بعضی از انصار که همسایۀ آن حضرتﷺ بودند، دارای دامهای شیر ده بودند که از شیر آنها برای آن حضرتﷺ هدیه

ممکن است که برعکس، غلامان آن پادشاهان که این نامه‌ها بـه سـوی شـان فرسـتاده می‌شد، و غلامان غلامانشان، و خدمتگزار خدمتگزارانشـان [از فـرط پرخـوری] دچـار بیماری سوء هاضمه شده باشند و سگ‌های نازپرورده شان خوشمزه‌تـرین غـذاهایی را که برای بسیاری از مردم فراهم نمی‌شد، می‌خوردند.

سپس هنگامی که پیروان و دعوتگران ایـن دیـن ، نـزد فرمانـدهان لشـکرهای ایـن کشورها و دولتمردان و درباریان رفتند، و از آنها پرسیده شد: برای چه آمده اید؟ تنهـا جواب قاطع‌شان این بود:

«**الله ابعثنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلی عبادة الله وحده، ومن ضیق الـدنیا إلی سعتها ومن جور الأدیان إلی عدل الإسلام**»(۱)

بنده از این سخن‌شان تعجب نمی‌کنم که گفتند: «**لنخرج من شاء من عبادة العبـاد إلی عبادة الله وحده**» چه آنان اولین داعیان بسوی توحید، و تنها مدعیان دعوت به سوی آزادی انسانیت بودند، اما از این سخن‌شان تعجب می‌کنم که گفتند: «**ومن ضیق الدنیا إلی سعتها**»، بنده در حیرتم که آن فقیران بادیه‌نشین که در تکـاپوی معیشـت بودنـد، و بسا اوقات چیزی نمی‌یافتنـد تـا کمرشـان راسـت شـده سـد رمـق نماینـد، چگونـه آن حاکمانی را که بر صدها هزار میل در زمین حکمرانی می‌کردند، و اسباب ناز و نعمت

می‌فرستادند و ایشان از آن به ما هم می‌داد» روایت بخاری و مسلم، به نقل از معارف الحدیث ج ۲ – «مترجم».

(۱)- ترجمه: «الله ما را فرستاده تا ما هرکه را که او بخواهد، از بندگی بندگان به سوی بندگی خدای یگانه، و از تنگی دنیا به سوی وسعت آن، و از ظلم و ستم ادیان به سوی عدالت اسلام رهنمـون کنیم» البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹، چاپ بیروت، ۱۹۶۶ م.

و خوشگذرانی به سویشان سرازیر و انباشته شده بود، با این جمله عجیب و کوبنده، مخاطب قرار دادند که ما شما را از تنگی دنیا به سوی فراخی دنیا رهنمون می‌شویم، راستی آن تنگی چه بود؟ و آن فراخی چه؟ واقعاً عجیب است! این جمله دلالت می‌کند به این که آنها، این پادشاهان و امیران را سعادتمند و متنعم محسوب نمی‌کردند، طوری که دهان‌شان برای آن آب بیفتد و امیال و آرزوهای‌شان از این سطح فراتر نرود، بلکه آنان را مستحق ترحم و دلسوزی، و تحقیر و نکوهش به حساب می‌آوردند، زیرا آنها – در نظرشان – اسیران ماده و نفس، بندگان رسوم و تقالید، و مدها و عرف‌های ساختگی و جعلی، و طفیلی و مفت‌خور انسان‌های حقیرتر و پست‌تر از خودشان بودند، [آن داعیان] آنها را به سان پرندهٔ خوش الحان و زیبایی می‌دیدند که در یک قفس طلایی محبوس شده باشد و آن قفس همان دنیایش می‌باشد که در آن پرپر می‌زند.

محققاً در میان جوانان هوشیار و بلند همتی که جهت ادامهٔ تحصیلات عالی از کشورهای شرقی آسیایی خود، به دانشگاه‌های بریتانیا سفر می‌کردند، خیلی کم بودند افرادی که بر الله توکل داشته و دارای اعتماد به نفس باشند، توکل و اعتمادی که – اگر داعیه‌ای برای اساتید و مربیان‌شان بوجود نیاورد – انگیزه‌ای باشد تا دوستان و همکلاسی‌های‌شان را وادار به یادگیری و مطالعهٔ دین کنند، دینی که خود را بدان نسبت می‌دهند، و نسبت به امتی که با آن در ارتباطند فهم و شناخت داشته باشند، و اجازه ندهند که درخشندگی و براقی فرهنگ جدید، چشم‌هایشان را خیره و مغزهایشان را برباید.

ظالم و مقصر خواهیم بود که بدین مناسبت از بعضی از جوانـان فرهیختـۀ فرهنـگ عالی نام نبریم، که از شیوه‌های درسی مقرر در دانشگاه‌های بریتانیای حـاکم در هنـد، خوشه‌چینی کرده اند، کسانی که زبان انگلیسی را وسـیله‌ای بـرای اظهـار آراء و ارایـۀ افکارشان قرار داده و از طرف انگلیسی زبان‌ها و اساتید این زبان به تحسـین و سـتایش نایل شده اند، و تازه عده‌ای از دانشمندان و محققان این کشورها اعتراف کرده اند که به وسیلۀ این جوانان معلومات‌شان افزوده شده و تغذیه فکری شـده انـد، یکـی از ایـن فرهیختگان پژوهشگر ادیب آقای امیر علی است که مستشرق آسبرن[1] در بارۀ کتابش (Sprit Of Islam) چنین می‌گوید: «**ایـن کتـاب واقعـاً درخـور تحسـین و ستایش است، و سبک‌نوشتن آن می‌رساند کـه مـؤلفش کـاملا بـه زبـان انگلیسی مسلط است، و خیلی اندک هستند از اهـل ایـن زبـان کـه در اسلوب کتابش با او برابری کنند، این اسلوب از معایبی که بندرت اتفاق می‌افتد تا هندی‌های تحصیلکردۀ فرهنگ انگلیسی از آنها خالی باشـند، کاملاً بری است، پس مبارک باد بـه مسـلمانان هنـد کـه در میـان‌شـان افرادی وجود دارد که این جایگاه بلند را بدست آورده اند**».

شخصیت دوم، دکتر محمد اقبال است که پرفیسـور معـروف دانشـگاه لنـدن مسـتر نکلسون کتابش (اسرار خودی و رموز بی‌خـودی) را بـه انگلیسـی ترجمـه کـرده و در جشنی که به مناسبت یکصدمین سالگرد وفات دکتر محمد اقبال در دسامبر سال ۱۹۷۷ م در لاهور برگزار شد، ذکر شد که کتاب‌ها و رسالاتی که در بارۀ دکتر محمد اقبـال

---

(۱)- Osborn

به زبان‌های مختلف دنیا تألف شده، تعدادشان از دو هزار عنوان کمتر نیست و بسیاری از این کتاب‌ها به زبان انگلیسی تألیف شده اند.

به خاطرم رسید که در این مناسبت ضرورت دارد از رهبر شهیر هند، رهبر وارسته نهضت آزادی و مشعلدار نهضت در میان تودهٔ مردم، مسلمان پرشور و شجاع، ادیب زبردست انگلیسی، روزنامه نگار توانا و سخنران زبان آور و دلربا (مولانا) محمد علی جوهر مدیر روزنامهٔ روزانهٔ انگلیسی (Comrade) نام ببرم، کسی که فارغ التحصیل همین د انشگاه آکسفورد شما بود، کسی که دائماً به همراه اسمش (آکسن)[۱] ذکر می‌شد، اما این افراد اندک در مقابل آن جوانان تیزهوش که دارای صلا حیت و شایستگی ممتازی بودند، تعدادشان بیش از هزاران نفر بود – جهت آموزش عالی از هند، رهسپار انگلستان می‌شدند و با مدارک دانشگاهی به هند برمی‌گشتند – افراد نادری پیش نیستند و تعدادشان از تعداد انگشتان بیشتر نمی‌باشد، و با این طرز عمل یک طرفه، هردو کشور [یعنی بریتانیا و فرانسه] آنگونه که از آن دو انتظار می‌رفت، به اسلام توجه نکردند، آنجایی که هزاران جوان مسلمان از مستعمره‌های پهناور آسیایی بریتانیا رهسپار این کشور می‌شدند، و آنجایی که صدها نفر از جوانان مسلمان از کشورهای شمال آفریقا که تحت سلطه و حمایت فرانسه بودند، وارد آن کشور می‌شدند، هیچگاه نشد که این دو کشور خود را در کنار آن جوانان قرار بدهند هیچگاه نشد که آنها، اسلام را مورد توجه و اهتمام قرار بدهند، زیرا آن جوانان فاقد آن حماسه و اعتماد به نفس و روحیهٔ پرشور دعوتی بودند، که عرب‌های بی‌سواد قرن

---

(۱)- Oxon

هفتم میلادی از آن بهره‌مند بودند، با آن که تفاوت میـان [آن عـرب‌هـای دعـوتگر] و کشورهای متمـدن و پیشـرفته روم و ایـران، بـه مراتـب بیشـتر و گسـترده‌تـر از تفـاوت موجود میان جوانان هند و مصر و شمال آفریقا، و میان کشـورهای غربـی بـود، و ایـن جوانان در فکر تمدن و پیشرفت غربـی در کشـور خودشـان بـوده انـد، در حـالی کـه هرگز کشورهایشان کم‌ارزش‌تر و عقب‌افتاده‌تر از جزیرة العرب در قرن هفتم مـیلادی نبود.

یقیناً وضعیتی که بار مسئولیت بر دوش فریقین می‌گذارد، فرصتی برای مطالعهٔ اسلام و تأمل در آن، در سطح در خور و شایسته‌ای که یک جامعهٔ حقیقی و نوپا، و یک تمدن واقعی نوپا، از آن بی‌نیاز نیست، فراهم ننموده است، و وقتی که دانش و تکنولوژی دید، در نیمهٔ قرن نوزدهم سیر سریع خود را آغاز کرد، آنها دارای فرصت طلایی بودند تا از دین – دینی که اسلام نمونهٔ زنده و نیرومند آن بود – اهداف صحیح را جهت بکارگیری علم و نیرو، و عواطف و احساسات اصیل را جهت خدمت به انسانیت استفاده کنند، و قدرت در اختیار گرفتن و به لگام‌کشیدن نفس را از دین اقتباس نمایند، و یک طرز تفکر و نظریهٔ جهانی برای احترام انسانیت، از آن استخراج کنند و نگاهی به طرف اقوام و ملت‌هایی که به قومیت ضعیف و ملیت نابینای خود افتخار می‌کنند، بیندازند. و از این رقابت دیوانه‌وار بین کشورها و ملت‌ها، در به نمایش گذاشتن قدرت و نیروی اتمی که جهان را در آستانهٔ خود کشی و آتش و ویرانی قرار داده، در امان بمانند و در گوش رهبران ملی و کشور داران و زعمای

تمدن ندای ملکوتی و جاودانهٔ ﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾[۱] را طنین‌انداز کنند.

به راستی که اگر به همراه علم و تکنولوژی، خوف و خشیت الله در نهان و آشکار، و احترام به انسانیت وجود می‌داشت، و اگر اهداف مقدس و نیک، در کنار وسایل و اسباب قوی و نیرومند و امکانات نامحدود می‌بود، و اگر عاطفهٔ همکاری در کارهای نیک و تقوا (که جز دین زندهٔ قوی آن را عطا نمی‌کند) به جای عاطفهٔ رقابت دیوانه‌وار، قرای می‌داشت؛ در عوض این جبهه‌های شرقی و غربی در گیر با هم که دشمنی‌ها و بحران‌هایشان دارد تمدن بشری، بلکه همهٔ نسل‌های بشری را به سوی هلاکت دسته‌جمعی می‌کشاند، قطعاً دنیا دگرگون می‌شد و قطعاً همهٔ جهان مانند یک خانواده مرتبط به هم و مملو از عشق و محبت زندگی می‌کرد، اما علوم مادی و تکنولوژی جدید و سیاست، آزادانه و بدون هیچگونه ضابطه و قید و بندی اوج گرفتند، و خطر بزرگی برای کشتن جهان با خنجر خودش اتفاق افتاد، چنانچه دکتر محمد اقبال می‌فرماید:

«این فکر گستاخ و جسور که نیروهای طبیعی را کشف و اسرار جهان هستی را افشا کرده است، امروز به صورت یک برق خیره‌کننده و تندر مهیبی درآمده و خانه و آشیانه، و قلعه و پناهگاه غرب را تهدید می‌کند»[۲].

---

(۱)- سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۳: «این سرای بازپسین را مقرر می‌کنیم برای آنان که در زمین خواهان تکبر و فساد نیستند و حسن عاقبت پرهیزگاران را است».

(۲)- «روائع اقبال» از نویسنده.

سرورانم! ما باید با کمال صراحت اعتراف کنیم که فرهنگ جدید و رهبری نوین فکری، از عهدۀ تربیت افرادی که وظایف و مسئولیت‌های جامعۀ انسانی را انجام دهند برنیامده، و در پرورش رفتار انسانی به سختی ناکام مانده است، علم جدید توانسته که اشعۀ خورشید را بگیرد و سریعترین و مطمئن‌ترین وسایل را جهت سفر فضا، مهیا کند، و انسان را به ماه و ستارگان برساند و نیروی اتمی را در پروژه‌های سرسام‌آور و دستاوردهای بسیار بزرگ به کار ببرد، و در کشورها فقر زدایی کند و انسان معاصر را به اوج ترقی و پیشرفت برساند، و تک تک افراد یک ملت و یک قوم جاهل را با سواد و به مدارج تحصیلی برساند، و هیچ انسانی نمی‌تواند در مقام انکار و نپذیرفتن این همه اکتشافات و موفقیت‌ها برآید، لیکن رهبری کنونی فکری از تربیت افراد صالح و مؤمن کاملاً عاجز بوده و بزرگترین شکست و خسارت آن هم همین است، از این روست که سعی و کوشش قرنها، ضایع شده برباد می‌رود و جهان دچار اغتشاش و ناامیدی شده و اعتماد و باور آن نسبت به علم سلب می‌شود، و بیم آن می‌رود که در جهان یک حرکت واکنش شدید و یک شورش ویرانگر بر ضد علم و تمدن به راه بیفتد، یقیناً افراد فاسد، این وسایل و ادوات پاک و سودمند را تبدیل به وسایل فاسد و ابزار انهدام و تخریب کرده اند، به راستی امکان ندارد یک کشتی خوب از چوبهای پوسیده و فاسد ساخته شود، اگر این چوبها سر هم گذاشته و کشتی ساخته شود سر و ته آن به هم می‌خورد، حال آیا می‌توان گفت که کشتی خوبی ساخته شده است؟! و یا مثلاً اگر دزدها و راهزنان یک هیأت و یا گروهی تشکیل دهند، آنگاه این دزدها و راهزنان هرگز یک گروه مقدس پاسدار و صاحب مسئولیت نخواهند شد! افرادی که رهبری نوین فکری برای ما تربیت کرده، افرادی هستند خالی از ایمان و یقین، عاری

از وجدان انسانی، محروم از عاطفهٔ فطری، بی‌خبر از مفهوم عشق و اخلاص، غافل از کرامت و شرافت و جایگاه انسان، اینها چیزی جز لذت و مقام نمی‌فهمند، و چیزی جز قوم گرایی و وطن‌پرستی نمی‌شناسند، اینگونه افراد در نوعیت و صلاحیت‌شان، خواه حکام نظام‌های جمهوری باشند و یا مسئولین نظام اشتراکی، هیچگاه نمی‌توانند یک جامعه فاضل، و فضای مطمئن و یک گروه مؤمنی که در نهان و آشکار از الله خوف و خشیت داشته باشند، بسازند و امکان ندارد که در سرنوشت خلق الله و خانواده گرامی بشری به آنها اطمینان و بر آنها اعتماد شود.

سرورانم! در این چنین مرحلهٔ حساس و بحرانی که نه فقط یکی از کشورهای جهان، بلکه همهٔ تمدن بشری، در معرض خطر فنا و نابودی قرار دارد، تلاش‌های محافظه کارانهٔ معمولی کافی نیست، و افرادی که در صحنهٔ تعلیم و اصلاح بر جادهٔ سالم و بی‌خطر فعالیت می کنند، نیاز را برطرف نمی کنند، البته نمی‌شود در شرایط عادی منکر اهمیت و نقش آنان شویم، اما در این چنین اوضاع و احوال غیر عادی که حیات بر دو راهی مرگ و زندگی قرار گرفته است، دل به دریا زدن و وجود جرأت و شهامت فطری و جانفشانی‌های متهورانه در سطح عالی ضروری است، وجود ابرمردانی[1] ضرورت دارد، همان مردانی که در هر عصری تمدن انسانی را از میان دندان‌های شیر بیرون کشیده اند.

سرورانم با عرض معذرت می گویم: غربی که در گذشته چنان شخصیت‌های بزرگ و نابغه‌ای در علوم عمرانی و صنعت و دانش جدید و سیاست و نظام حکومت،

---

(۱)- Genius Men

به خود دید که با تلاش‌هایشان جهان دگرگون شد و همهٔ جهان به بزرگواری و برتری ایشان اعتراف کردند و چاره‌ای جز استفاده از تلاش‌ها و تجربه‌هایشان نمی‌دیدند، همین غرب مدت مدیدی است که جمود بر سرش سایه افکنده و فاقد آن شخصیت‌های نابغه می‌باشد که برای رهبری تمدن و جامعهٔ نوین بشری و گردانیدن چهرهٔ جهان و تکنولوژی از انهدام و تخریب به سوی سازندگی و آبادانی بدانها نیاز است، غرب اکنون از به وجودآوردن مردانی که بتوانند نفس را کنترل و شهوت را مهار کنند، تا جامعه از هرج و مرج مصون بماند و نیروهای به جان هم افتاده و جبهه‌های درگیر، یکی شوند، خالی است. او از نقش قهرمانان و شجاعت رسولان و انبیاء که بیش از پیش بدان احتیاج دارد، تهی است. [علامه اقبال لاهوری] یکی از علمای متخصص در علوم غربی و کسی که نیم قرن پیش در غرب مقیم بود در بارهٔ تمدن و محیط غرب می‌فرماید:

«نور تمدن غرب درخشان زندگی آن فروزان است، اما در چهار سوی آن نه کسی یافت می‌شود که وظیفه حضرت موسی عليه السلام را انجام داده هدایت و الهام را اخذ کند و به وسیلهٔ ید بیضاء ظلمت را از میان بردارد، و نه شخصی وجود دارد که مانند حضرت ابراهیم عليه السلام بتها را بشکند و آتش را به گلستان تبدیل کند، عقل گستاخ آن بر ثروت عشق شبیخون می‌زند و بر ضد عاطفه و احساس سرمایه‌گذاری می‌کند، ابرمردان و انقلابی‌هایش، تقلید از حد سرشان تجاوز کرده، و حتی در ابتکارها و انقلاب‌هایشان – از شیوهٔ مرسوم و دایرهٔ محدود خارج نمی‌شوند»[1].

(۱)- «روائع اقبال» از صاحب مقاله

جلوهٔ او بی‌کلیم و شعلهٔ او بی‌خلیل   عقل ناپروا متاع عشق را غارتگر است

به راستی اکنون ضرورت دارد که تلاش‌های علمی، فکری و انقلابی جدی و مخلصانه و فعالیت‌های جسورانه و متهورانه‌ای – جهت حمایت از انسانیت و نیز به خاطر حمایت از خود غرب – که بریتانیا فردی محترم از این خانواده بوده و تاریخ با شکوهی از نیروی اراده و بلند همتی و تیزهوشی و بلندنظری داشته است، صورت بگیرد. تلاش‌ها و فعالیت‌هایی که روح تازه‌ای در این تمدن و جامعهٔ در حال مرگ بدمد، و به آنها صلاحیت و شایستگی باقی‌ماندن در جهان را ببخشد و وجود و استمرارشان را توجیه نماید، بی‌شک دانشگاه‌های این کشورها، مکاتب علمی، مراکز فکری، مؤلفان، اهل قلم و رهبران فکری آنها می‌توانند نقش بزرگی در این زمینه داشته باشند، و بنده معتقدم که طرح **«مرکز اسلامی»** مورد بحث این دانشگاه که این جلسه به خاطر آن برگزار شده، در محل و موعد مناسبی قرار گرفته، و حلقه‌ای از این زنجیره و نشانه‌ای برفراز راه خواهد بود، این همان آرزویی بود که بنده را – با وجود ضعف و ناتوانی و مشغولیت‌هایم – به این دانشگاه کشانده وادار به حضور در این مناسبت گرامی کرد.

در پایان از شما به خاطر این بزرگداشت و این اطمینانی که نسبت به بنده داشتید تشکر می‌کنم، و از الله تعالی می‌خواهم که این مرکز را در ادای این مهم به نحو احسن توفیق دهد و امیدهای برگزارکنندگان، میزبانان و کسانی که مقدمات آن را فراهم کرده اند، نسبت به آن محقق بگرداند.

والله ولی التوفیق

در هوایش گرمی یک آه بی‌تابانه نیست   رند این میخانه را یک لغزش مستانه نیست

به نقل از شگفتی‌های اندیشه اقبال لاهوری - «مترجم».